



Course Title: English For Managers (Virtual Communication Approach)

Section Title: American Language Course Volume 2400 – Student Glossary – UNIT 2407

Unit No: 2407 **Tags:** American Language Course, UNIT 2407, Glossary

Oil	نفت، نفت خام	Preventive	بازدارنده، مانع
Petroleum	نفت و گاز	Insect	حشره
The Black Sea	دریای سیاه (واقع در شمال ترکیه و جنوب اوکراین)	Insecticide	حشره کش
Lubrication	روغنکاری، روان کردن	Plastic	پلاستیک
The Chinese	چینی ها، اهالی کشور چین	Make use of	استفاده کردن از
Primitive (adj.)	ابتدایی، اولیه	Absolutely	کاملاً، مطلقاً
Crude (adj.)	خام، ناپخته، ابتدایی، اولیه، ساده	Marine (adj.)	دریایی، وابسته به دریا و اقیانوس
Drill	سوراخ کردن	Solid	جامد، شکل جامد
Systematic	روشنمند، مرتب و منظم، نظام مند	Transform	تبدیل کردن
Methodical	روشنمند، مرتب و منظم، با قاعده	Entire	کل، تمام
Era	عصر، دوره، زمان، روزگار	Require	لازم داشتن، نیاز داشتن
Boom	رونق، شکوفایی	Estimate	تخمین زدن
Well (n.)	چاه	Reciprocate	مقابله به مثل کردن، متقابلاً عمل کردن، به طور متناوب بالا و پایین رفتن
Depth (n.)	عمق	Reciprocating engine	موتور پیستونی، موتوری که با حرکت‌های متناوب بالا و پایینی پیستون که بر اثر احتراق سوخت ایجاد می‌شود کار می‌کند.
Flow (v.)	جاری بودن، روان بودن، جریان داشتن	Jet fuel	سوخت مخصوص موتور جت
Flowing (adj.)	جوشان، جاری، دارای جریان	JP-4 = Jet Propellant-4	[سوخت] پیشران [موتور] جت، یکی از گریدهای سوخت مخصوص موتور جت
Refinery (n.)	پالایشگاه	Class	دسته، طبقه، کلاس، گرید
Operation	کار، عمل، عملیات	Household	خانگی، مربوط به خانه
Go into operation	وارد عمل شدن	Transmission	[سیستم] انتقال [قدرت]، این کلمه بیشتر برای سیستم گیربکس (جعبه دنده) خودروها به کار می‌رود.
Shortly	کمی، اندکی	Examine	آزمایش کردن، بررسی کردن، چک کردن
Pool	استخر، حوض، حوضچه، برکه	Feel	به نظر رسیدن
Deposit	رسوب، ته نشین، سپرده بانکی، وجه امانی	Make an oil change	روغن [خودرو و... را] تعویض کردن
Demand	تقاضا، درخواست	Service station	پمپ بنزین، ایستگاه خدمات خودرویی (شامل سوخت گیری، آپاراتی، مکانیکی، تعویض روغنی، کارواش و...)
Kerosene = Kerosine	نفت سفید، نفت چراغ	Establish	بنیان نهادن، تأسیس کردن
Out of	خارج از	Average	عادی، معمولی، میانه
Refine (v.)	تصفیه کردن، پالایش کردن، تخلیص کردن		
Go through	عبور کردن از		
Process	فرایند، روند، جریان، روال، پروسه		
Through	از میان، از وسط، در خلال		
Affect	تأثیر گذاشتن، اثر کردن		
Cleaning	تمیز کننده		
Fluid	مایع، سیال، روان		
Rust	زنگار، زنگ زدگی، پوسیدگی فلزات		



Course Title: English For Managers (Virtual Communication Approach)

Section Title: American Language Course Volume 2400 – Student Glossary – UNIT 2407

Unit No: 2407

Tags: American Language Course, UNIT 2407, Glossary

Greenish	متمایل به سبز، نسبتاً سبز (پسوندها -ish - معنی تقریباً یا نسبتاً می‌دهد).	The early bird gets the worm.	(ضرب المثل) سحرخیز باش تا کامروا باشی.
Amber	کهربا، عنبر، رنگ کهربایی زرد مایل به قهوه‌ای	People who live in glass houses shouldn't throw glass.	(ضرب المثل) کسی که خودش یک نقطه ضعف و آسیبی دارد نباید کاری کند که از همان نقطه آسیب ببیند.
Purple	رنگ ارغوانی، جگری، زرشکی	A journey of 100 miles begins with one step.	(ضرب المثل) مهم اینست که قدم اول رو برداری.
By-product	محصول جانبی، محصول فرعی	Beauty is only skin deep.	(ضرب المثل) مهم اینست که سیرت آدم زیبا باشه نه صورت.
Dry (v.)	خشک کردن	Primarily	عمدتاً، اساساً
Drier (n.)	خشک کننده	Trillion	تریلیون، هزار میلیارد
Viscosity (n.)	ناروانی، چسبندگی، خاصیت ویسکوزیته	Convey	بردن، ترابری کردن، حمل و نقل کردن، انتقال دادن
Thickness	ضخامت، لایه	Oil line	شیلنگ روغن (مکانیک)
Thinness	نازکی، [میزان] رقیقی	Reach	رسیدن به
Somewhat	تا حدی، نسبتاً، کمی	Cigarette lighter	فندک سیگار
Storage	ذخیره، انباشت	Eventually	بالاخره، سرانجام، در نهایت
Have had it	خسته بودن، بیزار بودن، جان به لب بودن، بدبخت شدن		
I've had it with these workers, I'll resign tomorrow.	از دست این کارگران کارد به استخوانم رسیده. فردا استعفا خواهم داد.		
You've had it	بدبخت می‌شی، بیچاره می‌شی		
This car has had it.	این ماشین داغونه، دیگه به درد نمی‌خوره.		
Work out	حل کردن مسأله، نایل شدن، رسیدن		
This is your baby.	این مشکل شماست. این مسأله‌ی شماست. مسؤلیت این قضیه با شماست.		
Water under the bridge	کاری که انجام شده یا اتفاقی که افتاده، گاف دادن		
Wind up	به پایان رساندن، از جایی سر در آوردن، به عاقبتی دچار شدن		
Priority	اولویت، ارجحیت، سزاواری، حق تقدم		
Within	در، در عرض، در مدت		
To be up to	بستگی داشتن به، مربوط بودن به		
It's up to you.	این به شما بستگی دارد.		
In charge of	مسئول، متصدی		
You are in charge of the operation.	شما مسئول عملیات هستید.		
As soon as possible	هر چه زودتر، در اسرع وقت ممکن		
It's up to you to wind it up as soon as possible.	بستگی به شما دارد/بر عهده‌ی شماست که هر چه زودتر آن را به پایان برسانید.		
Worm	کرم (جانورشناسی)		